

مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت؛ قبیله، دولت - شهر، امپراتوری و دولت مدرن

داود غرایاق زندی*

چکیده

درک مفهوم امنیت ملی، نیازمند بررسی سیر تحول این مفهوم است. به عبارت دیگر، این امر نه تنها ما را با امنیت قبیله‌ای، امنیت شهری و امنیت امپراتوری آشنا می‌سازد، بلکه زوایای مفهوم امنیت ملی را روشن‌تر می‌کند. عامل اصلی تأمین امنیت در جامعه، غالباً دولت می‌باشد. از این رو، برای بررسی دقیق این مفهوم، دولت‌های مختلف پیشامدرن نیز بررسی شده‌اند، یعنی تأکید عمده بر ساختار سیاسی بوده است تا فرایند سیاسی. در مورد مفهوم دولت در ساختار ماقبل مدرن، مباحث و اظهارات متفاوتی وجود دارد و به طبع، بدون درک مفهوم دولت‌های مختلف، درک مفهوم امنیت نیز غیرممکن است. در عین حال، مفهوم امنیت با ساختار سیاسی یا دولت همگونی بیشتری دارد. بنابراین، مقاله حاضر، به مفهوم دولت و به تبع آن، امنیت در قالب دولت‌های مختلف می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: دولت، امنیت، امنیت قبیله‌ای، امنیت دولت - شهر، امنیت امپراتوری، امنیت ملی،

دولت مدرن

* دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات آمریکا در

پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

هدف این مقاله، پی‌جویی و درک مفهوم امنیت در قالب دولت‌های مختلف و عمدتاً ماقبل مدرن می‌باشد. باید یادآوری نمود دولت‌ها براساس شاخص ساختار سیاسی که عمدتاً در مبانی سیاست مورد بررسی قرار می‌گیرد، طبقه‌بندی می‌شوند نه بر مبنای فرایند سیاسی که خاص حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است. این دولت‌ها اعم از قبیله، دولت - شهر، امپراتوری و دولت مدرن می‌باشند. تأکید بر ساختار سیاسی در این بحث، براساس متغیر «امنیت» انتخاب شده است. در عین حال، در متن مقاله، برخی فرایندهای سیاسی، برحسب ضرورت مورد توجه قرار خواهد گرفت.

قبل از بحث در این زمینه، می‌بایست به یک سؤال شاید بدیهی و در عین حال اساسی پاسخ داده شود و آن این است که ضرورت مطالعه مفهوم امنیت در ابتدای شکل‌گیری دولت تا زمان دولت مدرن چیست؟ این سؤال از آن روی ممکن است ضروری به نظر برسد که امروزه، مفاهیم مدرن امنیت به شدت تحت تأثیر مفاهیم پست‌مدرن قرار گرفته و به رقابت جدی با آن می‌پردازد. یکی از محورهای این رقابت، فعال‌شدن گروه‌ها و نهادهای غیردولتی در سطح جهانی است و امروزه، به‌رغم اینکه به تداوم اقتدار و حاکمیت دولت‌های ملی خدشه وارد نشده است، مفاهیم امنیتی، در حاشیه و متن، به شدت پراکنده و در سیلان و شناور می‌باشند. دولت‌ها در این شرایط، دیگر تنها بازیگران اصلی این میدان نیستند و عرصه رفتار بین کشورها، از حالت بین‌الدولی به بین‌المللی نزدیک شده و روابط بین‌ملتها صرفاً حوزه روابط اقتصادی و فرهنگی را در بر نمی‌گیرد، بلکه حوزه‌های سیاسی و امنیتی را نیز تحت شعاع قرار می‌دهد. واقعه ۱۱ سپتامبر، مصداق بارز این امر است.

بر این اساس، درک فرایند تاریخی هر مفهومی از جمله مفهوم امنیت، امری ضروری است و حتی ورود به دوران پست‌مدرن امنیت، خود نشانگر این امر است که فرایند کلان امنیت که رو به سوی پست‌مدرن شدن دارد، به یکباره رخ نداده، بلکه حاصل پویایی طولانی و مداوم بوده است. مطالعه تاریخی، سه کارکرد اساسی برای درک بهتر مفهوم امنیت دارد. اول آنکه، مفاهیم امروزی امنیت برای ما شفاف و روشن می‌گردد و حدود و کارکرد و قواعد آن بهتر

درک می‌شود. تنها کشورهایی که به مفاهیم به شکل ناتاریخی می‌نگرند، از بهره‌وری تمامی مکانیزم و سازوکار دوران خود غافل و عاجز می‌شوند.

دوم آنکه، درک مفهوم تاریخی امنیت باعث می‌شود دولت‌ها و ملت‌ها، فرایند دوران گذار را بهتر درک کنند و دچار بحران هویت و مشروعیت نگردند و فاصله‌گرفتن آنها از «خاطره‌های ازلی‌شان» (۱) دردناک و زهرآلود نگردد. آنها ضمن قدرگذاری به «بت‌های ذهنی» (۲) خود، لوازم مدرن را می‌پذیرند و این امکان را فراهم می‌آورند که سنت‌های خود را در برخی زوایای عصر جدید فعال نمایند. بنابراین، امروزه، باید به طور عقلایی مفهوم پست‌مدرن امنیت را با توجه به شرایط و ملاحظات مورد توجه قرار داد. در این شرایط، دولت‌ها می‌بایستی نقش بیشتری برای جامعه مدنی داخلی قائل شوند. ضمن آنکه، وجود دولت‌های اقتدارگرا و حصارکشی مرزها، امری تقریباً غیرممکن و ناشدنی است. (۳)

سوم آنکه، نگاه تاریخی، امکان مواجهه با پدیده‌هایی را که دائماً در حال نوشدن هستند، فراهم می‌آورد؛ زیرا با این روال، مرحله گذار امری طبیعی به حساب می‌آید و در راستای تکامل بهتر زندگی بشری، مفاهیم مختلف از جمله امنیت نیز متحول می‌شود و امکان سازگاری یا حتی مقابله هم آگاهانه می‌گردد و حداقل، بحران‌های دوران گذار، جوامع را شکننده نمی‌سازد. بنابراین، درک تاریخی، ضرورتی بایسته است، به نحوی که رویکرد پوزیتیویستی که عمدتاً ناتاریخی خوانده می‌شود را نیز، گریزناپذیر می‌نماید. (۴)

ریشه‌های شکل‌گیری دولت

دولت کارگزار اصلی حفظ امنیت در جامعه است. بنابراین، مفهوم امنیت در قالب دولت‌های مختلف مورد بحث قرار می‌گیرد؛ یعنی متناسب با هر دولتی، مفهومی جدید از امنیت مطرح می‌شود. علاوه بر این، شکل‌گیری دولت با مفهوم امنیت همراه بوده است؛ یعنی کارویژه اصلی این نهاد سیاسی (دولت)، ایجاد و استقرار امنیت می‌باشد.

نظرات مختلفی در مورد علل پیدایش دولت مطرح است. یک نظر، کوشش دسته‌جمعی برای دست‌یافتن به ماده غذایی را سبب تولد «دولت» و «حکومت» (۵) می‌داند. اگر از این منظر وارد بحث شویم، انسان‌های اولیه دریافتند که برای دستیابی بهتر و راحت‌تر به غذا باید

به طور دسته‌جمعی عمل نمایند. برای مثال، شکار دسته‌جمعی، امنیت بیشتری برای آنها در مقابل حیوانات وحشی و سوانح طبیعی می‌آورد. در این راستا، این گروه نیاز به رئیس یا به بیان بهتر، فرمانده در جنگ داشت که عمدتاً فرد قوی‌تر گروه این کار را انجام می‌داد. بعد از این مرحله، بحث مالکیت پیش آمد و اینکه چگونه باید شکار دسته‌جمعی را تقسیم نمود. سهم فرمانده چه میزان است و اگر اختلافی بین افراد پدید آمد، چگونه قابل حل است. گویا شکارورزان اولیه در این زمینه نظامات و قوانینی داشتند، ولی قطعاً، تنظیم روابط بین افراد نیز از دیگر ضرورت‌های پیدایش دولت بوده است. در این شرایط، اختلافات یا از طریق فرمانده حل می‌شد که کارکرد وی از آن فراتر رفته و نقش قاضی را نیز برعهده می‌گرفت و یا افراد ریش سفید یا کاهن اختلافات را در این زمینه حل می‌کردند. در هر صورت، ضرورت پیدایش دولت، به تدریج فراهم گردید.

مالکیت، در مرحله زندگی چوپانی بشر نیز بحث مهمی است. در این مرحله، چوپانان برای حفظ دام‌ها و مراتع خود، باید سازوکاری مناسب تعبیه می‌کردند و همیشه مسلح می‌بودند، اما هنگام اختلاف بر سر مراتع، جنگ‌ها و درگیری‌های عدیده‌ای رخ می‌داد. بنابراین، نظم و نسق دادن به جنگ میان چوپانان نیز مرحله مهمی در شکل‌گیری دولت بود.

دوره کشاورزی، مرحله‌ای مهم در توسعه و پیشرفت مدنیت در تاریخ بشر است. در این مرحله، اسکان کشاورزان و تملک قطعه‌ای زمین، بحث مالکیت و دفاع از آن را جدی‌تر نمود. دستیابی به سرزمین‌های بکر نیز عامل اختلاف و درگیری و جنگ بین انسان‌ها شد. عده‌ای معتقدند مرحله کشاورزی شاید عامل اصلی شکل‌گیری دولت نبود، بلکه استقرار نظام آبیاری زمینه‌ساز این امر بود و نقش دولت، سازماندهی نظام آبیاری بود که این نقش در مناطق کم‌آب بسیار جدی‌تر بوده است.

این بحث ما را به نظر گروه دوم راهبری می‌نماید. این گروه معتقدند شکل‌گیری دولت را باید قدری جلوتر برد و جنگ را علت شکل‌گیری دولت دانست. جنگ در میان انسان‌ها و قبایل اولیه بسیار جدی بود و حتی هراکلیت از جنگ به عنوان «پدر تمام چیزها» و معیار عدالت نام می‌برد: «جنگ پدر و شهریار همه چیزهاست. جنگ ثابت می‌کند برخی خدا و

برخی آدمیزاده‌اند و اینان را بنده و آنان را سرور می‌گرداند. باید دانست جنگ، همه‌گیر است و عدل در پیکار است و همه چیزها از راه پیکار، به ضرورت، کمال می‌پذیرند» (۶).
جنگ در این تاریخ، پدیده‌ای یکسره مذموم و ناپسند نبوده است:

«نتایجی که از جنگ به دست آمده از شمار بیرون است، جنگ بی‌رحمانه ملت‌های ضعیف را ریشه‌کن کرده و از میان برده، از طرف دیگر، سطح شجاعت و شدت و قساوت و هوش و مهارت را در بشر بالا آورده است. عاملی است که اختراعات را سبب شده، ادواتی که منحصرأ برای خدمت قشون روی کار آمده پس از جنگ، کاملاً در خدمت بشریت قرار گرفته و افزارهای سودمندی شده است. از همه اینها بالاتر آن است که جنگ کمونیست [یا زندگی اشتراکی اولیه] و هرج و مرج طلبی دوره‌های اولیه را از میان برده، روح انتظام و انضباط را در میان بشر پراکنده، استفاده بندگی از اسیران جنگی را روی کار آورده، و سبب جلوگیری از پریشانی طبقات و نمو قدرت حکومت گردیده است. اگر مالکیت ما در حکومت باشد، باید گفت که جنگ هم پدر آن است» (۷).

به تدریج، جنگ باعث شد فرمانده جنگ و کاهن حل امور اختلاف‌آمیز در مواقع صلح، در قالب پادشاه یا رئیس و غیره ظهور نماید و دولت به شکل مشخصی ایجاد گردد. در واقع، انسان‌ها دریافتند به کارگیری زور، مبادلات و عرف، هیچ کدام بدون حضور دولت، راهگشا نیست. (۸)

البته، می‌توان یک نظر دیگر را نیز برای شکل‌گیری دولت در نظر گرفت که آن را از منظر اخلاقی جستجو می‌نماید. فرض کنید دو انسان برای کسب سروری و پرستیژ در مقابل هم قرار گیرند. آنها در بدو امر با هم دست و پنجه نرم می‌کنند، زیرا از قدرت واقعی همدیگر مطلع نیستند. این زورآزمایی اولیه، باعث می‌شود یک طرف، سروری طرف مقابل را بپذیرد یا در نهایت، یکی به نفع دیگری کنار رود، زیرا در هر صورت، حفظ حیات، از ارجحیت بیشتری برخوردار است. بنابراین، یکی خدایگان می‌شود و دیگری بنده، و این بنده تمام امور خدایگان را انجام می‌دهد، به این طریق، دولت شکل می‌گیرد. این نظریه را هگل در کتاب «خدایگان و

بنده» مطرح کرده و سعی نموده نوعی تبیین اخلاقی از دولت ارائه کند و به آن تقدس بخشد. (۹) البته، این نظر اگرچه باستان‌شناسانه و انسان‌شناختی نیست و به جنبه‌های مثبت و ضروری شکل‌گیری دولت توجه ندارد، اما نظریه‌ای ناشناخته نیست. برای مثال، نیچه در مورد دولت می‌گوید:

«دسته‌ای از وحوش خوشرنگ گوشتخوار، جماعتی از اربابان پیروز شده که با نظامات جنگی و نیروی منظم، چنگال‌های هولناک خود را به تن جماعتی عظیم از مردم فرو کرده‌اند و شاید عدد این مردم به مراتب از آنها بیشتر بوده ولی انتظامی نداشته‌اند تا بتوانند مقاومت کنند... این است اصل دولت». (۱۰)

یا راتسنهوفر می‌گوید:

«زورگویی و عنف عامل مولد دولت است». (۱۱)

گامپلوویچ نیز معتقد است:

«دولت نتیجه پیروزی است و در آن طبقه پیروز شده، نسبت به آنها که

مغلوب شده‌اند، طبقه حاکم را تشکیل می‌دهد». (۱۲)

و در نهایت سامنر نیز می‌گوید:

«دولت نتیجه زور (۱۳) است و با زور بر سر پای خود می‌ایستد». (۱۴)

هرسه این نظریه‌ها، در ذیل نظریه اجباری^۱ شکل‌گیری دولت می‌گنجد. اولین مطالعه دقیق در پیدایش دولت، حدود یک صد سال قبل توسط هربرت اسپنسر^۲ در کتاب اصول جامعه‌شناسی وی آمده است. (۱۵)

در مقابل نظریه اجباری شکل‌گیری دولت، نظریه داوطلبانه^۳ قرار دارد. این نظریه، بر آن است که مردمان خاصی به طور خودجوش، از حق حاکمیت فردی خود می‌گذرند و با اجتماعات دیگر متحد می‌شوند و واحد سیاسی بزرگی را تشکیل می‌دهند که می‌توان آن را دولت خواند. نظریه قرارداد اجتماعی و متفکران اصحاب قرارداد در این نحله می‌گنجد. هابز

1. coercive theory

2. Herbert Spencer

3. voluntaristic theories

معتقد است انسان‌ها برای دستیابی به امنیت، به دولت نیاز دارند. این موضوع از نظر لاک برای حفظ مالکیت است و از نظر روسو، تنها خوشبختی در سایه دولت قابل حصول است و انسان خارج از جامعه، نمی‌تواند موجودی اخلاقی باشد. (۱۶)

همچنین، گردون چایلد^۱ باستان‌شناس انگلیسی معتقد است اختراع کشاورزی، به طور خودکار، باعث افزایش تولید غذا شد و افراد را قادر ساخت برای افزایش غذا به تقسیم کار دست بزنند. این امر به روند تخصصی شدن امور و وابستگی متقابل و در نهایت، همگرایی سیاسی بین اجتماعات مستقل در قالب دولت متحد کمک کرد. (۱۷) همچنین، می‌توان از نظریه معروف کارل ویتفوجل^۲ نام برد که معتقد است در مناطق کم‌آب و خشک برای آبیاری اختلافات زیادی رخ می‌نمود و برای رفع اختلافات، افراد آگاهانه اختیارات فردی و روستاهایشان را به شکل واحد سیاسی در می‌آوردند. هرچند این نظریه قائل به این امر است که بعداً همین «نظام استبداد شرقی» خود عاملی برای ناامنی این کشورها شد. به نظر می‌رسد، این نظریه فقط در اعطای اختیار کامل به حاکم، چیزی شبیه نظریه هابز باشد. (۱۸)

در مجموع، دولت و امنیت همیشه همراه و همزاد یکدیگر بوده‌اند و شکل‌گیری دولت عمدتاً به خاطر حمایت و یا حفاظت^۳ از انسان‌ها در برابر یکدیگر پدید آمده است. انسان‌ها، به طور انفرادی، همیشه در شرایط ناامن قرار داشتند و با خود سلاح حمل می‌کردند، ولی باز، تحت چنین شرایطی، از ایمنی مطلوب برخوردار نبوده و حتی از یکدیگر در امان نبودند. در نتیجه، روی به جانب امنیت دسته‌جمعی^۴ نهادند. با جمع شدن انسان‌ها به دور هم و شکل‌گیری شهرها، انسان‌ها نیاز به ایجاد دولت را حس کردند و دولت برای انجام امور محوله، نیاز به سازمان و تشکیلات پیدا کرد و برای اینکه این وظیفه را به درستی انجام دهد، نیروی نظامی و برای پشتیبانی و حمایت مالی این نیرو، تولید و فعالیت اقتصادی لازم بود. در کنار حفاظت و حمایت از افراد، دولت باید اختلافات داخلی بین افراد و گروه‌ها و قبایل را حل

1. V. Gordon Childe

2. Karl Witfogel

3. protection

4. collective security

می‌کرد. در این راستا، دومین وظیفه دولت، ایجاد نظم^۱ در داخل بود؛ زیرا انسان‌ها فراتر از امنیت فیزیکی نیاز به اعتماد متقابل^۲ دارند تا بتوانند در جامعه به خیر مادی برسند و یا اموال و دارایی به دست آورند و از آن محافظت نمایند. بنابراین، نیاز امنیتی جامعه از محور رابطه انسان با انسان، به محور از انسان به چیزها نیل نمود و گستره وسیع‌تری یافت. این وضعیت، در بهترین وجه، نظم خوانده می‌شود؛ زیرا دولت با ایجاد «قانون و صلح و نظم خوب»، قواعد مشترکی برای حفظ نظم فراهم می‌آورد.

برای اعمال نظم، دولت نیاز به انحصار و کاربرد زور دارد. در عین حال، «نظم در پادگان یا سربازخانه، همانند نظم در زندان است در حقیقت، جایگاه منظم و آرام در روی زمین گورستان است، اما وجود نظم در سربازخانه، زندان و قبرستان بیانگر وجود دولت نیست. حتی یک دیکتاتوری با پلیس‌اش، با توجه به این مشخصات دولت نیست». (۱۹) از این رو، دولت برای اعمال زور نیاز به رضایت عمومی و حصول به اجماع و برداشت مشترک در باب قانون دارد و تنها تحت این شرایط است که زور تبدیل به قدرت^۳ می‌شود. «بسیاری از مردم فکر می‌کنند کاربرد زور توسط دولت براساس این آموزه است که حکومت می‌تواند مبتنی بر رضایت باشد، اما این نیز واضح است که بدون چنین مبنای رضایتی، زور حکومت نمی‌تواند وجود داشته باشد». (۲۰)

در اینجا نیز با یک مشکل اساسی مواجه می‌شویم و آن، تفسیر قانون به نفع خود از طرف دولت و آحاد اقشار جامعه است. به عبارت دیگر، حتی داشتن زور مبتنی بر رضایت یعنی قدرت نیز برای حفظ و انسجام جامعه کافی نیست. چه در این صورت، به قول آگوستین، فرق دولت و گروه راهزنان و یا فرق اسکندر و دزدان دریایی در چیست. هر دو از زور برخوردارند و هر دو به واسطه رضایت زیردستانشان از قدرت نیز برخوردارند. در عین حال، آنچه این دو را از هم متمایز می‌سازد، وجود عدالت^۴ در جامعه است. در اینجا بی‌مناسبت نیست آن پاسخ زیبا و دندان‌شکن را که یک راهزن دریایی به اسکندر کبیر داد، دوباره یادآوری کنیم. هنگامی

1. order
2. mutual trust
3. power
4. justice

که او را دست‌بسته پیش اسکندر آوردند، جهانگشای مقدونی از وی پرسید ای مرد، تو به چه جرأتی دریاها را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده‌ای و کشتی‌ها را چپاول می‌کنی؟ محکوم دست بسته با خونسردی و آرامش مطلق جواب داد، اول بگو ببینم تو خود چگونه جرأت کردی که تمام ثروت و اموال جهانیان را چپاول کنی؟ فرق میان من و تو فقط در این است که چون من صاحب یک کشتی کوچک هستم و پیشه خود را با تصرف کشتی‌های کوچک که حامل کالاهای محدود هستند، انجام می‌دهم، نامم را دزد و راهزن دریا گذاشته‌اند، ولی تو از آنجا که همین عمل را به کمک بحریه‌ای بزرگ انجام می‌دهی و ثروت‌های هنگفت ملل دیگر را غارت می‌کنی، نامت را امپراتور گذاشته‌اند. (۲۱)

در عین حال، عدالت باید هم در فرایند و روش^۱ و هم در نتیجه^۲ به دست آید، یعنی فرایند عدالت گستری باید منصفانه باشد و منافع تمام گروهها و افراد را به سازش برساند تا حمایت از نظم و همگونی بین آنها تداوم یابد. (۲۲) در غیر این صورت، قدرت و زور حکومت که باید در راستای حفظ امنیت و نظم باشد، عامل تهدید و ناامنی می‌شود و تنها بر مبنای عدالت است که قدرت تبدیل به اقتدار^۳ می‌گردد. (۲۳)



به یک تعبیر، دولتی که نتواند زور را به قدرت و قدرت را بر مبنای مشروعیت (توزیع و بازتوزیع قدرت و ثروت) که لازمه اقتدار است، تبدیل نماید، ممکن است حتی در انجام امور اولیه خود درماند و یا خود به عامل ناامنی و جدی‌تر از پیش تبدیل شود؛ زیرا دولت از انحصار زور و خشونت نیز برخوردار است و اگر حکومت به جای گام‌نهادن در راستای اقتدار، مقاومت نماید، شورش‌ها و قیام‌ها و در نهایت، انقلاب‌های خونینی را شاهد خواهیم

1. method
2. result
3. authority

بود که معمولاً هزینه‌های زیادی را صرف خود خواهد کرد و تازه معلوم نیست نظام جدیدی که مستقر می‌شود، از پس این کار برآید.

امنیت قبیله‌ای

از قبیله بیش از آنکه نوعی ساختار سیاسی بر ذهن متبادر شود، نوعی نظام اجتماعی و یا همبستگی مبتنی بر احساسات قومی ابتدایی و مشترک تداعی می‌شود. انسان‌شناسان در مورد معیارهای تعریف، قبیله، بر این معیارها اشتراک نظر دارند: قلمرو مشترک، سنت به ارث رسیده مشترک، زبان مشترک، فرهنگ مشترک و نام مشترک؛ و آنچه در این نوع اجتماع اهمیت داشت، نوعی «احساس تعلق» به قبیله در انسان‌ها بود. (۲۴)

از منظری دیگر، ویژگی‌های جامعه قبیله‌ای عبارت‌اند از: ۱- محدوده‌های کوچک با طیفی از روابط کوتاه‌مدت اجتماعی، قانونی و سیاسی و تأکید بر اخلاقیات، مذهب و جهان‌بینی متناسب با آن. ۲- زبان قبیله‌ای، زبان نانوخته‌ای بود، یعنی فرهنگ شفاهی از اولویت بیشتری برخوردار بود. ۳- گستره ارتباطات در زمان و مکان به طور اجتناب‌ناپذیری محدود بود. ۴- حوزه اقتصادی در راستای خودکفایی بوده و صبغه معیشتی داشت و تنوع و تخصص اقتصادی پیشرفت نکرده بود. ۵- موقعیت برابری سیاسی - اجتماعی منطبق با محیط بود (۲۵) و زندگی بشر در نظام قبیله‌ای، متناسب با طبیعت مردم و نه در غلبه بر طبیعت تعریف می‌شد.

در عین حال، اگر جامعه قبیله‌ای، جامعه‌ای ابتدایی و مبتنی بر خویشاوندی، جنسیت و سن بود و ورود و خروج افراد در آن به واسطه تولد و مرگ بود و تفاوت‌های اجتماعی خاصی به چشم نمی‌خورد، پس این جامعه، بیشتر واحد اجتماعی، فرهنگی و قومی بود تا سیاسی. (۲۶) عنایت به این مسأله، نشان می‌دهد تمایز مهمی میان اجتماعات سیاسی و جامعه در نظم قبیله‌ای رخ نداده بود. در عین حال، این امر بدین معنی نیست که در آن نمی‌شد نوعی اجتماع سیاسی یا سازوکار سیاسی حل اختلاف و ایجاد نظم و امنیت یافت. شاید این توضیح پاسخی به این مسأله باشد که در نظام قبیله‌ای، ساختار سیاسی تشابه زیادی با ساختار خانواده دارد. همان‌طور که در خانواده قبیله‌ای، پدر از وضعیت ویژه‌ای برخوردار است، در کلیت قبیله نیز، فرد مذکر و مسن قبیله که با کلیت قبیله، پیوند خویشاوندی داشت، امور قبیله را بر عهده

می‌گرفت. در کنار رئیس، احتمالاً دو بازوی نظامی یعنی قوی‌ترین فرد قبیله در هنگام جنگ و کاهن در شرایط صلح، او را یاری و مساعدت می‌نمودند.

انسان‌شناسان، سه نوع واحد قبیله‌ای را براساس سازمان سیاسی تقسیم‌بندی کرده‌اند: **یک. قبایل ابتدایی بدون ریش سفید**^۱. این قبایل شامل دسته‌ها و روستاهای خودمختار می‌شد که عضویت در این واحدهای مجزا، عمدتاً براساس خویشاوندی، که اغلب به طور متقابل شناخته می‌شد، بود. این قبایل بدون ریش سفید و فاقد رهبر یا شورای مشخصی بودند. نیمی از اجتماعات شناخته‌شده برای انسان‌شناسان از این نوع بودند.

دو. قبایل مجزای بدون ریش سفید^۲. این قبایل، فاقد رهبر معین و مشخصی بودند و شامل گروه‌های خویشاوندی یک‌دست محلی با شجره‌نامه بوده و ایل‌هایی بودند که قلمرو و احتمالاً سازمان سیاسی رسمی داشتند. از نظر سیاسی، هر بخش خویشاوندی از دیگری مستقل بود. اگرچه در برخی کارهای عمدتاً آیینی با همدیگر هماهنگ عمل می‌نمودند.

سه. قبایل متمرکز^۳. از یک منبع قدرت نظیر شاه، شورا و یا دیگر اشکال سلطه برخوردار بوده و از قبایل پیشین بزرگ‌تر بودند. این قبایل، زمانی پدید آمدند که یک بخش خویشاوندی در نظامی مجزا، بر گروه‌های یک‌دست دیگر از نظر سیاسی پیروز می‌شد. (۲۷)

بنابراین، هر قبیله، به چند نحو ممکن بود مورد تهدید جدی قرار گیرد. یعنی تهدید فرهنگ، زبان و آداب و رسوم هر قبیله از طرف قبیله دیگر صورت می‌گرفت. این مسأله امری حیاتی در زندگی قبیله‌ای محسوب می‌شد، زیرا ساختار سلسله‌مراتبی اجتماعی و سیاسی قبیله‌ای مبتنی بر این همگونی بود. به بیان دیگر، در میان قبایل، امکان تبادل بسیار محدود بود و هرگونه ارتباطی نوعی تهدید محسوب می‌شد. در عین حال، این تهدید یک فرصت جدید نیز فراهم می‌آورد و آن، مستحکم‌نمودن همبستگی اجتماعی و درونی قبیله بود. تصور اینکه در مراودات میان قبایل، فرهنگ و آداب و رسوم، یک قبیله تحت تأثیر قبیله دیگر قرار گیرد،

1. simple acephalous tribes
2. acephalous segmentary
3. centralized tribes

تقریباً محدود بود؛ زیرا فرهنگ قبیله‌ای مبتنی بر آگاهی به مفهوم امروزی نبود، بلکه تعصب، نقش بیشتری داشت.

تهدید قلمرو قبیله‌ای نیز می‌توانست تهدیدی حیاتی محسوب شود، زیرا اگرچه قلمرو قبیله ممکن بود همانند دولت‌های مدرن کاملاً محدود و معین نباشد، ولی در هر صورت، به عنوان سرزمین آبا و اجدادی، بخشی از فرهنگ قبیله محسوب می‌شد و تهدید آن نوعی تهدید کیان قبیله به شمار می‌رفت. قلمرو قبیله، فارغ از وجه فرهنگی، وجه اقتصادی نیز داشت، زیرا از این طریق، زمین کشاورزی، منطقه شکار و مرتع دامداران قبیله نیز به حساب می‌آمد و حتی تعرض به حیوانات وحشی آن منطقه نیز قابل قبول نبود.

به ندرت اتفاق می‌افتاد قبیله‌ای با همان ساختار قبیله‌ای خود، به واسطه تهدید طبیعی یا غیرطبیعی به مکان دیگری نقل مکان نماید که در این صورت، زیست‌گاه جدیدی برای خود فراهم می‌آورد و در آن مکان جدید، مجدداً نظام قبیله‌ای پا می‌گرفت.

تعرض به هر عضو قبیله، به واسطه خویشاوندی و عصیبت موجود در نظام قبیله‌ای، تعرض به کلیت قبیله محسوب می‌شد و جنگ و خونریزی‌های مداومی رخ می‌داد و همه موظف به پاسداشت خون ریخته‌شده قبیله خود بودند.

تهدید یا کشته‌شدن ریش سفید یا سرور قبیله، به واسطه جایگاهی که در هرم اجتماعی قبیله داشت، تهدیدی جدی بود. این امر نه تنها به واسطه پیوندهای زیستی کلیت قبیله با رئیس قبیله، امری بسیار عاطفی و دردناک محسوب می‌شد، چون رئیس قبیله به نوعی پدر قبیله بود، بلکه امکان جایگزینی او به واسطه ویژگی سن رئیس، محدود بود.

در اینجا می‌توان این سؤال را مطرح نمود که آیا رئیس قبیله از وظایف سیاسی و اداری و امنیتی خود در راستای اهداف قبیله استفاده می‌نمود یا در راستای منافع شخصی؟ خود این امر، بعضاً مشکلات و مسائلی را در نظام قبیله‌ای پیش می‌آورد. همان‌طور که در بالا آمد، نقش رهبری در نظام قبیله‌ای از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و قاعدتاً پدر قبیله نباید اقدامی مغایر با اهداف قبیله انجام می‌داد، اما اگر این امر غیر عمدی بود، آیا امکان بازبینی در آن وجود داشت و یا اگر عمدی بود، امکان داشت مقاومت‌هایی در قبال آن صورت گیرد؟ این مسأله نقش بسیار جدی در حفظ و تداوم هر قبیله داشت.

مواجهه هر قبیله با قبایل دیگر، به نوعی، همبستگی اجتماعی درونی هر قبیله را افزایش می‌داد و هر قبیله «خود» را در مقابل «دگری» می‌یافت و هویت منسجم‌تری به دست می‌آورد. بنابراین، برتری یک قبیله بر قبیله دیگر، نمی‌توانست از طریق تهدید، نفوذ علیه فرهنگ و آداب و رسوم قبیله دیگر و کم‌ارزش نمودن فرهنگ قبیله‌ای در چشم افراد قبیله مقابل باشد. از این‌رو، برتری عمدتاً از طریق، غلبه نظامی بود و از این طریق، قبایل مختلف تحت سیطره رهبر یا پادشاه یا رئیس جدید در می‌آمدند. اینکه در سازمان رهبری قبیله تمام رؤسای قبایل حضور داشته باشند، امری محال است. رئیس مجموعه جدید، متشکل از چند قبیله، عمدتاً رئیس قبیله پیروز بود. این وضعیت، همیشه کانون بحران را در درون خود داشت و در مواقع تهدید یا جنگ خارجی، نوع پیوند رئیس قبیله پیروز با قبایل تابعه دیگر، نقش بسزایی داشت، ولی عمدتاً نوعی تهدید محسوب می‌شد. در این شرایط، اگر قبیله تابع، از نظر جنگاوری برتر می‌بود، تهدید مخصوصاً در زمان جنگ جدی‌تر می‌نمود.

در شرایط اولیه شکل‌گیری قبیله که ساختار اجتماعی و سیاسی متأثر از همبستگی اجتماعی تنها یک قبیله بود، نفوذ یا اقدامات جاسوسی بی‌معنی می‌نمود؛ زیرا حضور فرد غریبه به واسطه زبان و فرهنگ متفاوت، به زودی هویت او را هویدا می‌ساخت، ولی در شرایطی که چند قبیله در یک مجموعه حضور داشتند، این گونه اعمال می‌توانست مطرح باشد. البته، تمام این موارد بستگی به نوع پیوند قبایل مختلف با یکدیگر داشت؛ زیرا ممکن بود این قبایل به شکل عشیره‌ای یا ایل در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند که به رغم تفاوت‌های میان قبایل، از مشابهت‌های زیادی نیز برخوردار بودند و رهبری سیاسی آنها به حالت شورایی یا شورای ریش سفیدان حل می‌شد که در این شرایط، وضعیت همگون‌تر و همبستگی اجتماعی مستحکم‌تر می‌شد.

از سوی دیگر، تا قبیله‌ای در حالت کمیابی اقتصادی قرار نمی‌گرفت، به قلمرو قبیله دیگر حمله نمی‌کرد؛ زیرا انسان ابتدایی مطابق با طبیعت زندگی می‌کرد و غلبه بر طبیعت و انسان دیگر، عمدتاً در مرحله کمبود اتفاق می‌افتد. همان‌طور که روسو در تفاوت بین انسان اولیه و مدرن معتقد است، انسان ابتدایی تا مادامی که نیاز نداشته باشد، اقدام به دستیابی به غذا و آذوقه نمی‌کند، ولی انسان جدید که رو به سستی و تجمل‌نهاد است، بیش از نیاز خود

خواستار است. (۲۸) بنابراین، به نظر می‌رسد با افزایش جمعیت و رشد نیازها، قبایل رو به جانب فضاهای فراتر از قلمرو خود نهادند و این امر، زمینه تبادلات گوناگون مثبت و منفی را فراهم آورد و به نوعی، امکان گذر از این ساختار به ساختار شهری را نیز مقدور نمود.

امنیت دولت - شهر

دولت - شهر اصطلاحی است که به نظام سیاسی ای (عمدتاً و نه صرفاً جهان باستان) اشاره می‌کند که فعالیت و رهبری سیاسی آن در یک شهر متمرکز می‌باشد. در زبان انگلیسی، برای تمایز بین دولت - شهرهای باستانی از دولت‌شهرهای جدید، برای مورد اول، بین دولت و شهر، خط فاصله می‌گذارند و نظام‌های شهری جدید را با عبارت دولت‌شهر (بدون خط فاصله) به کار می‌برند (۲۹) که ما نیز آن را رعایت می‌کنیم.

چند دولت - شهر باستانی اعم از سومری، بابلی، آشوری و اکدی در بین‌النهرین وجود داشت و در عین حال، در شمال بین‌النهرین، دولت - شهرهای یونانی قرار داشتند و تفاوت‌های جدی در فرایند شکل‌گیری و تداوم آنها وجود داشت که در اینجا بر دولت - شهرهای یونان باستان تأکید می‌شود.

شکل‌های حکومت در دولت - شهرهای یونان باستان، از حکومت پادشاهان کاهن بر تشکیلات قبیله‌ای، حکومت اقلیت‌های کوچک ثروتمند و ستمگران نظامی تا حکومت‌های مبتنی بر انتخاب آزاد، تغییر یافت. (۳۰) در دولت - شهرهای یونانی، به دلیل استقرار قبایل مختلف و اختلاط آنها با یکدیگر، از شکل اجتماعی به سبک قبیله‌ای فراتر رفته و فراتر از هر قوم یا قبیله، همبستگی آنها از حالت همبستگی نسبی گذشته و همگی به رب‌النوع مشترک و روابط اجتماعی گردن نهادند. «وجود نوع دیگری از گروه‌بندی اجتماعی یعنی انجمن سلحشوران در درون آن اجتماعات موجب تقویت همبستگی جمعی می‌شد. این اجتماعات و انجمن‌ها در درون قبیله و نهایتاً در درون گروه‌های قومی بزرگ به هم پیوسته می‌شدند. چنین شبکه پیچیده‌ای از روابط گروه‌های قومی، نسبی و نظامی، مبنای روابط اجتماعی دولت - شهر را تشکیل می‌داد. دولت - شهرهای اولیه دارای کیش مذهبی خاص بودند. این وحدت عقیدتی همراه با خدمت نظامی به شیوه تعاونی در دسته‌های رزمی، مبنای انسجام روابط اجتماعی به

شمار می‌رفت. شیوه جنگ‌های یونانی از این قرار بود که هر رزمنده انتظار داشت هم‌رزمش در حفظ جان وی کوشا باشد. به نظر بیشتر مفسران تاریخی، واحدهای قبیله‌ای کوچ‌نشین اولیه در غرب یونان، به تدریج، به جماعات اسکان‌یافته‌ای تبدیل شدند که دارای قلمرو مشخص بوده و معمولاً در شهرهای واحد در مرکز استقرار یافته بودند. وضعیت دولت - شهرهای یونانی از این قرار بود» (۳۱)

دولت - شهرهای یونانی به پولیس^۱ مشهورند. پولیس در زبان یونان، هم به معنای شهر و هم به معنای دولت به کار می‌رفت (۳۲). پولیس‌های یونانی، از نظر شکل‌گیری دولت، در تاریخ بشری از اهمیت زیادی برخوردارند، زیرا این دولت - شهرها بسیار به دولت‌های مدرن امروزی شباهت دارند. از نظر جمعیتی، این دولت - شهرها شامل شهروندان، زنان، بردگان و کودکان می‌شد. تعداد مطلوب شهروندان براساس قوانین افلاطون ۵۰۴۰ بود (۳۳). غیر از مردان بالغ، بقیه افراد پولیس شهروند محسوب نمی‌شدند و از حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار نبودند. از نظر قلمرو، در این دولت - شهرها، شهر مرکزیت داشت و اگرچه حدود سرزمینی مهم بود، ولی به دلیل مرکزیت شهر، زمین‌های زراعی به دور این شهر پراکنده بود و دقیقاً حدود مشخص و معینی نداشت. بنابراین، تسلط یا نابودی دولت - شهر، در گرو تسخیر مرکز شهری بود که در قلعه‌ای محصور می‌شد. در هر یک از این پولیس‌های یونانی، نوع خاصی از دولت وجود داشت. به عنوان نمونه، پولیس مشهور یونان، یعنی اسپارت، به واسطه محصوربودن در خشکی بیشتر روحیه شجاعت، جنگاوری و وفاداری سربازان، احترام و حیثیتی کسب کرد و حتی افلاطون که از نهادهای سیاسی و اجتماعی سلطه‌جوی اسپارت نفرت داشت، عظمت ارتش و نظم اجتماعی این پولیس را می‌ستود. پولیس دیگر، آتن بود که به واسطه جزیره‌ای بودن، عمدتاً نظامی دموکرات‌تر داشت و براساس نزدیکی به دریا، نظام اقتصادی آن برخلاف اسپارت که کشاورزی بود، بر بازرگانی و روابط تجاری سودمند مبتنا می‌یافت.

یونانیان، حق حاکمیت پولیس‌های مختلف را پذیرفته بودند و به‌رغم وجود پیوندهای اقتصادی، فرهنگی و زبانی فراوان میان پولیس‌های یونانی، تلاش برای متحدکردن همه مردمان

یونانی در قالب یک امپراتوری پردوام دیده نمی‌شد و یونانیان بر محسنات تشکیلات سیاسی محدود برای حق مشارکت برابر همه شهروندان تأکید داشتند. (۳۴)

یونانیان، در قبال حمله خارجیان و بخصوص دشمن اصلی آنها، یعنی ایران باستان، اتحاد نظامی تشکیل می‌دادند و در برخی نبردها، پیروزی‌هایی نیز به دست می‌آوردند که نویسندگان یونانی و حتی تراژدی‌نویس معروف آیسخولوس با آب و تاب فراوان از آن یاد کرده است. (۳۵) به رغم اتحاد نظامی در شرایط بحرانی، اختلافات داخلی فراوانی میان پولیس‌های یونانی، وجود داشت. اسپارت در مقابل نفوذ تجاری و روزافزون آتن (به واسطه اینکه در مواقع اتحاد نظامی عمدتاً آتن رهبری جنگ با ایران را برعهده داشت)، مجمعی از پولیس‌های یونانی اطراف خود را در قالب امنیت دسته‌جمعی برای جلوگیری از توسعه‌طلبی بیشتر آتنی‌ها و در قالب شعار «آزادسازی» (۳۶) فراهم آورد که جنگ معروف پلوپونزی که به نفع آتن تمام شد، نمونه اصلی آن است. (۳۷)

پولیس آتنی از اهمیت فراوانی در تاریخ فکری بشر در باب دولت‌ها و نظام‌های سیاسی برخوردار است. به رغم مشابهت‌های فراوان بین پولیس آتن با دولت‌های مدرن، تفاوت‌های جدی نیز میان آنها وجود داشت. پولیس یونانی در شهر مستقر بود و این استقرار، امکان مشارکت تمام اعضا را به طور مستقیم فراهم می‌ساخت. در صورتی که امروزه، در کوچک‌ترین دولت‌های ملی، این امر مقدور نیست و دموکراسی‌ها عمدتاً مبتنی بر نمایندگی هستند. در پولیس یونانی، بین زندگی فردی و جمعی تمایز چندانی وجود نداشت. فرد، فقط در جامعه می‌توانست به غایت خود دست یابد و به عبارت دیگر، بین اخلاق و سیاست تمایز مشخصی وجود نداشت. به قول ارسطو، «انسان خارج از پولیس یا دد است یا خدا». (۳۸) این در حالی است که در دولت مدرن، تمایز فرد و دولت بسیار حائز اهمیت است و عمدتاً نظام‌های بیرونی مبتنی بر فرد می‌باشند. در پولیس یونانی، غایت فرد در زندگی اجتماعی، دستیابی به فضیلت است ولی در دولت ملی، به واسطه تمایز انسان و جامعه، هدف انسان در جامعه حفظ منافع شخصی و جلوگیری از تزاخم این منافع با یکدیگر است. در پولیس آتن، تمایز میان قوه قانون‌گذاری و اجرایی وجود نداشت و قانون اساسی، همان نظم اخلاقی و

حقوقی رایج در شهر بود. (۳۹) بنابراین، به رغم وجود ساختار سیاسی بسیار مشابه بین پولیس آتن و دولت مدرن، آنها از ویژگی‌ها و عناصر درونی کاملاً متفاوتی برخوردار هستند.

امنیت داخلی در دو پولیس نمونه مورد نظر ما در یونان باستان، متفاوت با یکدیگر بود. بیش از دوسوم جمعیت اسپارت از قوم زیردست هلوت^۱ تشکیل می‌شد و این قوم در زمان جنگ اسلحه سبک داشتند و در زمان صلح، کشاورزی می‌کردند و به طور کلی، از هیچ حقی برخوردار نبودند. دولتیان، هر ساله، برای زهرچشم گرفتن از هلوت‌ها و کاهش جمعیت آنها، به آنها اعلان جنگ می‌کردند و از این‌رو، کشتن هلوت‌ها قتل نفس محسوب نمی‌شد که مجازاتی در پی داشته باشد. پاسبانان اسپارت همیشه مراقب عصیان هلوت‌ها بودند. (۴۰)

در آتن، وجه نرم‌افزاری امنیت داخلی از اهمیت بیشتری برخوردار بود. مردم شهر سعی داشتند آموزه‌های دینی و اساطیرشان مورد تهدید واقع نگردد، زیرا همبستگی اجتماعی پولیس‌های یونانی مبتنی بر آموزه‌های دینی بود. واقعه معروف مرگ سقراط، نماد اصلی این وجه است. «آنها پرسش ناشی از عقل را در درون دارند، ولی به زبان آوردن آن را بی‌دینی تلقی می‌کنند.» (۴۱)

امنیت داخلی آتن و اسپارت، نسبتاً پایدار بود. پولیس آتن به واسطه مشارکت تمام مردم در تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی و حتی در قضاوت، نظام مشروعی بود و حکمرانان، به طور متناوب، از طریق گردهمایی در آکروپولیس (میدانگاه شهر) انتخاب می‌شدند. بنابراین، همفکری مردم یونان باعث می‌شد همه در این امر مشارکت کنند و در شرایط شکست و ضعف نیز همه مسئولیت آن را برعهده گیرند و مواقع بحرانی، تنش‌های داخلی را بیشتر نکنند. همچنین، حکمرانان به طور متناوب تغییر می‌کردند و از این‌رو، امکان سوءاستفاده از قدرت وجود نداشت. علاوه بر این، در آتن، غایت فرد در زندگی اجتماعی و سیاسی بود. بنابراین، تمام مردم در کلیه امور شهر شرکت داشتند و این امر ناامنی داخلی را در سطوح مختلف سیاسی - اجتماعی و فرهنگی به شدت کاهش می‌داد.

پولیس اسپارت نیز به واسطه نظم نظامی و سلسله‌مراتب اجتماعی، جامعه‌ای سامان‌مند بود و روحیه سلحشوری، شجاعت و نظامی‌گری از ارزش زیادی برخوردار بود. در نتیجه، در این شرایط نیز امکان ناامنی داخلی به شدت کاهش می‌یافت. (۴۲)

امنیت خارجی برای پولیس یونانی از اهمیت بیشتری برخوردار بود و تهدید عمدتاً از جانب ابرقدرت معظم آن دوره، یعنی ایران بود. پولیس یونانی چندان سرزمین حاصلخیزی نبود که برای امپراتوری دندان‌گیر باشد. بنابراین، پولیس‌ها با ارسال خراج و سهم خود به ایران از تعرض آن مصون بودند و پادشاهان ایرانی با ایجاد تفرقه میان پولیس‌ها، سعی در تداوم این روند داشتند، زیرا حرکت ارتش شاهنشاهی به مراتب هزینه‌زاتر از فتح یونان بود.

بعد از این تهدید که خارج از یونان بر پولیس‌های یونانی سنگینی می‌کرد، درگیری بین خود پولیس‌ها نیز تهدیدی جدی بود. جنگ پلوپونزی که مدت ۲۵ سال بین آتن و اسپارت به طول انجامید و یا جنگ تروا، از جمله این موارد هستند که می‌توانستند امنیت آنها و مشروعیت نظام حاکم بر این دولت - شهرها و متحدان و امنیت تجاری‌شان را تحت تأثیر قرار دهند.

در نهایت، اگرچه یونانیان قائل به نوع ساختار پولیس بودند و حتی گسترش شهرهای دیگر به دور مادرشهرهای اصلی، همراه با استقلال و خودمختاری، نشان‌دهنده این امر بود، اما امنیت خارجی آنها به واسطه شکل حکومت، به شدت شکننده و لرزان بود. علاوه بر این، ساختار و بنیان‌های دفاعی آنها چندان منسجم و یک‌دست نبود. همین امر باعث شد فیلیپ مقدونی شبه‌جزیره یونان را در اواخر سده چهارم ق.م. تسخیر نماید.

امنیت امپراتوری

اصطلاح امپراتوری بر دولت‌هایی اطلاق می‌گردد که **اولاً** اهمیت‌شان به واسطه ناحیه، جمعیت و قدرت بود و چندین ملت با نژادها و فرهنگ‌های مختلف را در درون خود داشت. **ثانیاً** پیدایش آن براساس غلبه و تسلط یک ملت یا قوم یا قبیله بر ملت‌ها، اقوام و قبایل دیگر بود و در نتیجه، ملت‌های دیگر، پست شمرده می‌شدند. در نتیجه، این واحد سیاسی، عمدتاً به واسطه اجبار استوار بود و نه رضایت و **ثالثاً** ساختار سیاسی امپراتوری، اقتدار برتر را به یک

فرد می‌داد که امپراتور نامیده می‌شد و در نهایت، وجود نظریه‌ای جهان‌شمول براساس مذهب، ایدئولوژی یا قانون مشترک برای حفظ بنیان‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی ساختارهای جامعه و ایجاد نوعی همزیستی در میان ملت‌های تابع امپراتوری بود. (۴۳)

اگرچه امپراتوری، عمدتاً، نظامی بود که با غلبه یک قوم یا ملت بر اقوام و قلمرو متعدد پدید می‌آمد و مبنای خویشاوندی، قبیله‌ای و حتی شهری در آن حل می‌شد، اما حفظ نظم و انسجام داخلی و ایجاد توانمندی در راستای تمام نیروهای داخلی مخالف و معارض و در عین حال، امکان مواجهه در جنگ‌های بیرونی، نیاز به مبنای جهان‌شمول ایدئولوژیکی یا مذهبی داشت. این امر، برای مثال در دوران خلافت مبتنی بر دین جهان‌شمول اسلام مقدور بود و یا در قرون وسطی به واسطه مذهب مسیحی پدید آمد. در کنار این امر، امپراتوری می‌توانست مبنای قانونی نیز برای حفظ انسجام داخلی ایجاد نماید. برای مثال، امپراتوری روم باستان عمدتاً براساس مبنای حقوقی و قانونی، انسجام داخلی خود را حفظ می‌نمود.

امپراتوری‌ها نیز همانند دولت - شهرها، صرفاً محصور در قالب سنتی و یا زمان گذشته نیستند. در تقسیم‌بندی امپراتوری‌ها، به چهار دسته اشاره می‌شود: الف) امپراتوری‌های حکام بومی آفریقایی که معمولاً حاصل پیروزی‌های موقت و اتحاد قبایل مشابه در درون نواحی نسبتاً کوچک بود. ب) امپراتوری‌های باستانی مصری، بابلی، آشوری، ایرانی، هندی، چینی و ژاپنی که معمولاً بزرگتر و بادوام‌تر بودند و به واسطه مذهب، ایدئولوژی و قانون متحد می‌شدند. این تمایلات در امپراتوری روم نیز به منصفه ظهور رسید. ج) امپراتوری‌های دوره میانه اعراب، ترک‌ها، مغول‌ها، آلمان‌ها و فرنگ‌ها از آن جمله‌اند. د) امپراتوری‌های مدرن از دو نوع دریایی و خشکی نظیر پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه، بریتانیا و بعد آلمان، ایتالیا، بلژیک و ایالات متحده می‌باشند. (۴۴)

در اینجا، تأکید بر امپراتوری‌های نوع دوم و به ویژه، امپراتوری روم باستان و دوره قرون وسطی می‌باشد. در امپراتوری روم باستان، انسجام اجتماعی بین ملت‌های مختلف، به صورت قانونی، نهادینه گردید و در دوره امپراتوری مسیحی، قاعده دین مسیح، تمام نهادها را چترگونه زیر حمایت خود گرفت. بنابراین، بررسی مسائل امنیتی پیرامون این ساختار سیاسی عمدتاً با توجه به این دو امپراتوری می‌باشد.

برخلاف واحدهای سیاسی دولت - شهر که امنیت خارجی به واسطه محدودیت قلمرو شهری، از اهمیت بیشتری برخوردار بود، در واحد سیاسی امپراتوری، امنیت داخلی بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت. این امر به این دلیل بود که حوزه سرزمینی امپراتوری بسیار وسیع بود و عمدتاً انحطاط امپراتوری‌ها از درون انجام می‌شد و اگر هم حملات خارجی مؤثر بودند، به واسطه ضعف درونی امپراتوری بود. بنابراین، ساختار سیاسی، نظامی و اداری امپراتوری از اهمیت فراوانی برخوردار بود و به همین دلیل، مهمترین ویژگی نظام امپراتوری در «دیوان‌سالاری عظیم» آن خلاصه می‌شد. (۴۵)

قانون‌گذاری در امپراتوری‌ها، عمدتاً توسط حکام، امپراتوران، شاهان و یا برخی اعضای نجیب‌زاده و نخبگان حاکم صورت می‌گرفت. هدف امپراتورها اغلب معطوف به مقابله با مخالفان یا گروههای سیاسی و اجتماعی معارض نظام بود، زیرا در مواقع بحرانی، این گروهها به دنبال شورش و ناآرامی داخلی برای اضمحلال امپراتوری و اعاده نظم سابق بودند.

هدف امپراتور در داخل باید معطوف به دو اقدام می‌بود: الف) تنوع‌بخشی درون جامعه‌ای^۱. جایگاه موقعیت‌های نسبی نظیر خانواده و خویشاوند باید با گروهها و موقعیت اجتماعی معین گردد و به نوعی تمامی گروهها بتوانند جایگاه متناسب و به نوعی رضایتمندی را به دست آورند. در اینجا، نقش ایدئولوژی و مذهب یا قانون و عرف در ایجاد همگرایی اجتماعی و انسجام و همبستگی درونی بسیار سرنوشت‌ساز است. جایگیری اجتماعی نیروهای ماقبل امپراتوری در درون ساختار امپراتوری، دستیابی به منافع اجتماعی و همچنین، پذیرش هنجارها و ارزش‌های عمومی امپراتوری، زمینه‌های استحکام امنیت داخلی را فراهم می‌آورد. ب) توسعه انواع جدید رهبران و نخبگان سیاسی با توانایی خدمت به اهداف سیاسی جدیدتر، متنوع‌تر و وسیع‌تر در راستای افزایش اقتدار سیاسی و اداری امپراتوری بود. البته این گروه نخبگان باید وابسته به امپراتور بوده و در عین حال، نجیب‌زاده نمی‌بودند. اگرچه اتکای امپراتوری، هم بر نجیب‌زادگان و هم بر طبقات و گروههای اجتماعی متعدد، بهترین گزینه بود، ولی نجیب‌زادگان به واسطه اینکه اقتدارشان متکی به نسب، مالکیت و دارایی‌شان بود، وابستگی جدی به امپراتور نداشتند و حتی در بسیاری مواقع، ممکن بود در مقابل او مقاومت

می‌کردند. در صورتی که اقبال جدید و وابسته^۱ به امپراتور، چون موقعیت جدید خود را مدیون امپراتور بودند، در حفظ امپراتور و وضعیت موجود تلاش می‌کردند و در مقابل نجیب‌زادگان مخالف قرار می‌گرفتند. امپراتور نیز برای پروپادادن به این طبقه جدید و ایجاد طبقه اریستوکرات در مقابل نجبا و اشراف، اقدام به توزیع مناصب اداری و قضایی و سیاسی و در عین حال، توزیع اقتصادی میان آنها می‌کرد. در این شرایط، امپراتور ضمن حفظ مرکزیت سیاسی به واسطه اعتماد به این طبقات نوظهور، سطحی از خودمختاری سازمانی فعالیت‌های اجرایی و اداری پدید می‌آورد. این امر می‌توانست بر کارایی نظام بیافزاید و اگر این کارایی به دست نمی‌آمد، نه تنها مشروعیت نظام و امپراتور خدشه‌دار می‌شد، بلکه موقعیت اجتماعی نجیب‌زادگان و عمدتاً نجیب‌زادگان مخالف تقویت می‌گشت. در عین حال، ممکن بود این نجیب‌زادگان از نظر جانی در معرض خطر قرار گیرند.

به دلیل نوع مشروعیت امپراتور که از ملت یا قوم خاص بود و همچنین، به دلیل آنکه نقش سیاسی اتباع از نقش‌های اساسی درون جامعه نظیر عضویت در اجتماعات محلی، کاملاً متمایز نبود و در عین حال، نجیب‌زادگان و اشراف کارکردهای سیاسی خود را داشتند، حوزه فعالیت سیاسی نمی‌توانست همانند نظام‌های معاصر، وسیع باشد.

در مجموع، نقش طبقه اریستوکرات جدید اهمیت زیادی داشت. در واقع، توسعه و پیشرفت امپراتوری بستگی عمده به قدرت نظامی داشت و ساماندهی و حمایت مالی از نیروهای نظامی امپراتوری وظیفه‌ای مهم به حساب می‌آمد که به عهده نظام دیوان‌سالاری بود. چون نیروی نظامی امپراتوری از حالت «اجتماع مسلح»^(۴۶) که خاص قبایل و دولت - شهرها بود گذر کرده و دارای ارتشی دائمی گشته بود، نقش این دیوان‌سالاری عمدتاً در اختیار این طبقه نوظهور بود و توسعه نظامی نه تنها امنیت بیرونی و مرزها را حفظ می‌کرد، که نشانه مشروعیت و قابلیت و کارایی ارتش امپراتوری و ایجاد رفاه اقتصادی نیز بود. بنابراین، شکوه و جلال امپراتوری در حفظ ارتش و حمایت از ارتش نیز در گرو این گروه جدید بود. البته، ممکن است امپراتوری‌ها در شرایط مختلف به دنبال اهداف نظامی و توسعه‌طلبانه یا حفظ نظم

1. cliental

2. community in arms

فرهنگی یا پیشرفت اقتصادی بودند، ولی نقش این طبقه جدید در هر سه زمینه اهمیت زیادی داشت و علاوه بر این کارکردها، حفظ آمادگی ارتش و پیشرفت تکنولوژی‌های نظامی نظیر تغییر از زین چرمی به زین آهنی (۴۷) برای امپراتوری ضروری بود.

در اینجا، نقش امپراتوری بسیار کلیدی بود. اگر امپراتوری می‌توانست به واسطه این طبقه جدید به کارایی بیشتری برسد، حکمرانی‌اش تداوم می‌یافت، اما اگر این گروهها کارایی لازم را نداشته و یا امپراتور از آنها صرفاً در راستای منافع شخصی و بدون توجه به ملاحظات کلیت امپراتوری استفاده می‌نمود، امکان بروز و ظهور جهت‌گیری‌های جدید و در عین حال معارض، وجود داشت. یک جهت‌گیری ممکن بود در مخالفت با بوروکراسی موجود باشد. برای مثال، دهقانان در صدد حفظ خودمختاری و بهره‌مندی از منافع اقتصادی بودند، اما نفوذ و حضور نظام دیوان‌سالاری و نظارت بر تمامی ارکان کشاورزی، امکان نارضایتی را فراهم می‌آورد. جهت‌گیری دیگر ممکن بود توسط گروههای میانی شهری و افراد حرفه‌ای و تخصصی و نخبگان فکری پدید می‌آمد. این مسأله در شرایط ناکارآمدی بوروکراسی، از فعالیت بیشتری برخوردار بود و همکاری این گروهها با طبقه نجبا و اشراف در مواقع بحرانی، نقش مؤثری در امپراتوری داشت. (۴۸)

علاوه بر عوامل داخلی، عوامل اتفاقی^۱ و بیرونی^۲ که در فرایند تغییر مؤثرند، نظیر فشارهای خارجی، جنبش‌های عمده اجتماعی، پیروزی افراد بدوی، رکود اقتصادی بین‌المللی، درجه عدم تجانس در هر جامعه و موقعیت ژئوپلیتیکی امپراتوری، توانست در سقوط و نابودی امپراتوری مؤثر باشد. آنچه اهمیت دارد، اینکه فارغ از چگونگی تلاقی عوامل داخلی و عوامل بیرونی، در غیاب فقدان انسجام و تفرقه درونی، فروپاشی امپراتوری مقدور نبود.

امنیت دولت - ملت

سازگاری‌های درونی نظام امپراتوری و ضعف ایدئولوژیک این نظام در اواخر قرون وسطی و همچنین، پدیدآمدن گروههای جدید شهری و فعالیت این طبقه متوسط در قبال فئودال‌ها و

1. accidental

2. external

اشراف، زمینه‌ساز اضمحلال نظام وسیع امپراتوری را پدید آورد. امپراتوری عظیم قرون وسطایی، پس از دو قرن، کارکرد خود را از دست داد و به دولت‌های کوچک اروپایی تقسیم شد. این دولت‌ها هر کدام قلمرو خاصی برای خود در نظر گرفتند و نظام فئودالی که در چارچوب امپراتوری، به واسطه اشراف و نجبا عمل می‌کرد، برافتاد؛ زیرا باعث عدم انسجام و تضعیف مرکزیت دولت‌های جدید می‌شد.

در شکل‌گیری تحولات جدید، علاوه بر حذف تدریجی ساختار فئودالیتیه در اروپا، سه تحول فرهنگی و اجتماعی نیز نقش داشت. رنسانس یا احیای اومانیزم باستانی به سبک و سیاق جدید، مبنای این تحول محسوب می‌شود. انسان جدید، دیگر رو به آسمان نداشت که کدام زندگی را باید انتخاب نماید و یا بهترین گزینه وی درک جایگاه خود در کیهان‌شناسی^۱ نبود، بلکه به عنوان فاعل شناسایی، نه متعلق شناسایی خود درباره دین و خدا، رابطه خود با طبیعت و دیگر انسان‌ها را مشخص می‌کرد. این تحول نقش بنیادی در تفکرات جدید ایفا کرد و پس از آن، تمام نظریات، مبنای خود را از انسان شروع کردند. نظریات جدید زمینی شدند و به جای بحث درباره عدالت و فضیلت، بحث درباره قدرت (اعم از غلبه بر طبیعت و یا نحوه تسلط یک انسان بر انسان دیگر) از اهمیت برخوردار گردید. (۴۹)

تحول دوم که بی‌تأثیر از تحول اول نبود، اصلاح مذهبی^۲ بود. انسان جدید خود می‌توانست بدون واسطه نهادهای کلیسایی و با هر زبانی که می‌خواست با خدای خود راز و نیاز کند. نهادهای مذهبی واسطه نه تنها تسهیل‌کننده درک رابطه خالصانه خدا و انسان نبودند، بلکه مانع آن نیز محسوب می‌شدند و انسان‌ها را مدت‌ها از درک مستقیم این وجود یکتا گمراه نمودند. مذهب در این روال، امری شخصی تلقی گردید و محدود خود را یافت و از هر نوع اعمال نفوذ در شهر زمینی (به قول آگوستین) که خود ادعای آن را داشت ولی عملاً آن را اعمال می‌کرد، بازماند. در این روند، پادشاه نیز دیگر نمی‌توانست بپذیرد نهاد کلیسا قدرت دنیوی را به او تفویض کند و تنها این نهاد، رابط خداوند و پادشاه باشد. بنابراین، حق الهی

1. cosmology

2. religious reforms

پادشاهان مطلقه^۱ پدید آمد که براساس این نظریه، پادشاه مستقیماً از خداوند مشروعیت الهی حکومت کردن را دریافت می‌کرد و در نتیجه، نه به کلیسا و نه به مردم، پاسخگو نبود. البته، در قرون هجدهم و نوزدهم و به طور مشخص با انقلاب فرانسه، مبنای حاکمیت پادشاهان از خداوند به مردم انتقال یافت و نظام حکومت پادشاهی مشروطه پدید آمد و پس از آن، در برخی نقاط، اصل پادشاهی نیز مورد مذمت قرار گرفت و نظام جمهوری پدید آمد. (۵۰)

تحول سوم که پس از جنگ‌های سی‌ساله مذهبی، متأثر از اصلاح مذهبی پدید آمد، قرارداد صلح وستفالی بود که در سال ۱۶۴۸ م منعقد گردید. در این قرارداد، قلمرو هر کشوری مورد پذیرش تمام کشورهای اروپایی اعم از قدرتمند و ضعیف قرار گرفت و هیچ کشوری حق تعرض به حاکمیت و تمامیت ارضی کشور دیگر را نداشت. این قرارداد از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا نظام‌های ماقبل مدرن، هیچگاه حاکمیت واحدهای سیاسی دیگر را مورد شناسایی و پذیرش^۲ قرار ندادند.

در مورد ویژگی‌های دولت مدرن نظرات مختلفی وجود دارد، یک نظر معتقد است دولت مدرن، دولتی است که:

- «(۱) از نظر جغرافیایی در سرزمین مشخص واقع شده است. (۲) در درون سرزمین خاص بر افراد و گروهها، مدعی سلطه و تفوق است. (۳) انحصار زور و اجبار دارد. (۴) مدعی انحصاری سلطه در قلمرو خویش یا به عبارت دیگر، دارای حاکمیت است و این حاکمیت باید به تأیید دولت‌های دیگر هم برسد. (۵) منبع قانون است که البته بین اثبات‌گرایان حقوقی و مکتب حقوق طبیعی (که معتقد است حقوق قبل از دولت بوده) منازعه و اختلاف وجود دارد. (۶) غایت اصلی دولت، خیر عمومی است. (۷) قدرت عمومی مستمر و مداوم است.» (۵۱)

1. divine right of absolute monarchy

2. recognition

نظر دیگر، ویژگی‌های دولت مدرن را شامل وحدت سیاست‌گذاری یا مرکزیت سیاسی، گسترش کارکردهای دولت ملی بر اشکال سیاسی سابق، افزایش معیارهای قانونی و گسترش نقش شهروندی در امور عمومی، می‌داند. (۵۲)

همچنین، نظر سومی هم مطرح می‌باشد که این ویژگی‌ها را ملاک دولت می‌داند: ۱- کنترل انحصاری ابزارهای خشونت، ۲- قلمرو، ۳- حاکمیت، ۴- قانون‌گذاری، ۵- حاکمیت قانون، ۶- دیوان‌سالاری عمومی، ۷- اقتدار/ مشروعیت، ۸- شهروندی و ۹- مجری دریافت مالیات. (۵۳)

در مجموع، در تعریف عمومی از دولت، از چهار مشخصه نام می‌برند:

یک. سرزمین یا قلمرو: نظام قبیله‌ای یا شهری و یا امپراتوری، برای خود قلمرو و سرزمینی خاص داشتند، ولی مرزهای آنها چندان دقیق و مشخص نبود و مرزبندی مشخصی همانند دولت مدرن صورت نگرفته بود و واحدهای سیاسی قبیله‌ای آنقدر به هم نزدیک نبودند که دقیقاً مرزبندی‌ها را مشخص نمایند. در نظام شهری نیز مرکزیت با شهر بود و زمین‌های اطراف از اهمیت خود شهر و دژ اصلی برخوردار نبودند. قلمرو امپراتوری نیز به واسطه جنگ‌های متعدد، کم‌وبیش متغیر بود. تنها در دولت‌های معاصر و مدرن است که قلمرو و سرزمین ثابت است و دولت‌های دیگر براساس قرارداد صلح و ستفالی، محدوده‌های سرزمینی یکدیگر را پذیرفته‌اند و این ثبات مرزها را پدید آورد و تغییر آن نیز باید به تصویب و شناسایی تمام دولت‌ها باشد.

دو. جمعیت: در این قلمرو سرزمینی، افرادی زندگی می‌کنند که تابع نظام سیاسی مستقر هستند. در نظام قبیله‌ای، این افراد پیوند ارگانیکی با هم داشتند و به تدریج، این پیوند ضعیف شده و در دولت - شهرها یا امپراتوری بحث غلبه، قانون و ایدئولوژی باعث جمع‌کردن انسان‌ها در کنار هم شده بود، ولی در دولت مدرن، انسان‌ها آگاهانه از بخشی از آزادی خود می‌گذرند و آن را به دولت واگذار می‌کنند و برای دستیابی به خیر عمومی در کنار هم قرار می‌گیرند. البته در این روند، نقش سابقه فرهنگی و اجتماعی در کسب مفهوم خیر عمومی بسیار مؤثر است.

سه. حکومت: حکومت مجری اصلی جامعه برای رسیدن به خیر عمومی است.

چهار. حاکمیت که دارای وجه قانون‌گذاری در داخل و حفظ استقلال تمامیت ارضی در خارج است. قانون‌گذاری در واحدهای ماقبل مدرن، عمدتاً منشأ طبیعی - الهی و خودکامانه داشته است. (۵۴)، ولی قانون‌گذاری در دولت مدرن، از مردم نشأت می‌گیرد. البته، این به معنی طرد یا حذف دیگر قوانین نیست، بلکه اجرا و اعمال این قوانین به فهم و برداشت نمایندگان مردم در هر عصر بستگی دارد. وقتی این قوانین موضوعه تصویب شد، اجرای آن برعهده حکومت است. حکومت برای اعمال آن و ضمانت اجرا، باید امکان استفاده مشروع از زور را داشته باشد. در بعد خارجی نیز حکومت باید از قوای قهریه لازم برای صیانت از جامعه برخوردار باشد. ماکس وبر در این زمینه می‌گوید:

«در نهایت، می‌توان دولت مدرن را از نظر جامعه‌شناسی تنها در اصطلاح ابزارهای مختص آن توصیف کرد که عمدتاً همانند هر نهاد سیاسی، کاربرد زور فیزیکی است. البته، هیچ‌کس نمی‌گوید زور قطعاً عادی نیست یا تنها ابزارهای حکومت است. امروزه، مخصوصاً رابطه بین دولت و خشونت، رابطه‌ای جدی است.» (۵۵)

همچنین، بزرگترین دولت‌های قرون قبل، در زندگی مردم آنقدر دخالت نمی‌کردند که امروزه هر ممیز مالیاتی برای خویش مجاز می‌شمارد. (۵۶) البته این صلابت، کاملاً آگاهانه به دولت واگذار شده و هدف آن رسیدن به خیر عمومی که خیر برتر ممکن است، می‌باشد و نهادهای متعدد مردمی نیز برای نظارت بر آن در نظر گرفته شده‌اند تا حکومت نتواند به عامل اصلی تهدید جامعه تبدیل شود.

بنابراین، در شکل‌گیری دولت‌های مدرن باید چهار مرحله ملت‌سازی^۱، دولت‌سازی^۲ توزیع و بازتوزیع قدرت و ثروت و در نهایت، مشروعیت را در نظر گرفت. یعنی ابتدا باید ملتی منسجم فارغ از تمام اختلافات قومی و مذهبی، خود را ملتی باسابقه و دارای فرهنگ و زبان مشترک بدانند. سپس، دولتی که پدید می‌آید، نماینده کل این ملت باشد و نه نماینده بخشی از

1. nation- building

2. state-building

جمعیت و سرانجام که چنین دولتی پدید آمد، توزیع و بازتوزیع ثروت و قدرت، در کلیت جامعه، روال معقول را طی خواهد نمود و در نهایت، چنین نظامی، مشروع خواهد بود. در ابتدا، امنیت ملی تأکید بر آمادگی نظامی در قبال تهدیدات خارجی داشت. به بیان دیگر، تهدید علیه تمامیت و استقلال کشور از خارج مرزها و در عین حال، کاملاً عینی و نظامی بود و به طبع، مکانیزم مقابله با آن نیز می‌بایست نظامی تعریف می‌شد. این تعبیر از آن روی بود که اگرچه کشورهای اروپایی قرارداد صلح و ستفالی را پذیرفته بودند و مدت زمانی نظام امنیت دسته‌جمعی در اروپا مستقر گردیده بود، اما هنوز تا پذیرش عمومی این مسأله که باعث مانایی و پایایی نظام دولت ملی می‌شد، راه طولانی در پیش بود. تحولاتی نظیر کنگره وین و کنفرانس‌های لاهه در تدوین حقوق بین‌الملل عمومی در ممنوعیت جنگ، جامعه ملل و در نهایت، سازمان ملل، فرایندی بلندمدت در نظام بین‌المللی برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال تمام کشورها بود. بنابراین، اولین چیزی که مورد تأکید آنها واقع می‌شد، پذیرش این مکانیزم‌های بین‌المللی و تأکید بر آن در تمام توافق‌نامه‌های دوجانبه، چندجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی بود. بنابراین، در ابتدا، افزایش روزافزون توان نظامی، در دولت‌های ملی نشانگر وجود امنیت بیشتر بود، اما بعد از پذیرش استقلال و تمامیت ارضی کشورها در سطح بین‌المللی، تهدیدات از حوزه سرزمینی به حوزه جمعیتی منتقل شد. هرگونه تهدید عینی علیه همگونی و انسجام اجتماعی، ایجاد تفرقه و تفکرات خودمختارانه داخلی و کاهش مشروعیت نظام سیاسی، از جمله این نوع تهدیدات هستند. البته، هر قدر فرایند ملت و دولت‌سازی بهتر و مطلوب‌تر انجام گرفته باشد، امکان بروز این تهدیدات کمتر است. بنابراین، توجه دولت‌های ملی در این مرحله، توجه به تمامی تهدیدات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی می‌باشد. در این مرحله، اگرچه آمادگی نظامی صرف مطرح نمی‌باشد، ولی به معنی کاهش آمادگی نظامی نیست، بلکه آمادگی نظامی به عنوان آخرین مرحله دستیابی به منافع ملی کشورهاست. هر میزان که دولت‌ها از نظر انسجام درونی و تهدیدات داخلی فراغ بال بیشتری داشته باشند، امکان بیشتری برای پی‌گیری منافع ملی در سطح بین‌المللی دارد و توجه آنها از تهدیدات داخلی به تهدیدات خارجی معطوف می‌شود.

در این فرایند، به تدریج، مفهوم امنیت ملی پیچیده‌تر شد و مفهوم مدرن از امنیت ملی مطرح گردید. در این مفهوم، ضمن توجه به انواع تهدیدات، سعی شد امنیت صرفاً در وجه سلبی تعریف نشود، بلکه در کنار اقدام برای رفع تهدیدات، فرصت‌هایی نیز برای دستیابی بیشتر به امنیت و یا منافع ملی (ثروت، رفاه، قدرت و نفوذ) پدید آید. بنابراین، یکی از ویژگی‌های جدیدتر امنیت ملی، وجه اثباتی امنیت است. به عبارت دیگر، تفاوت مفهوم سنتی امنیت ملی با مفهوم مدرن آن، تفاوت در «امنیت از» و کسب «امنیت در» است. (۵۷)

ویژگی دوم امنیت ملی مدرن، تأکید بر وجه عینی و در عین حال، ذهنی امنیت است. در مفهوم مدرن امنیت ملی، بعد ذهنی نقش بیشتری می‌یابد. برای مثال، امروزه، در عصر اطلاعات، ایجاد بحران هویتی، فرسایش ارزش‌های جامعه در اذهان عمومی، ناکارآمد جلوه‌دادن حکومت در چشم مردم کشور و در نهایت، کاهش انسجام و همبستگی ملی و مشروعیت سیاسی، می‌تواند نقش فراگیرتری داشته باشد. در کنار انقلاب اطلاعاتی، باید به بحث فن‌آوری نظامی اشاره کرد که امکان استفاده از تکنولوژی‌های نظامی همچون بمب‌های هسته‌ای را به واسطه توان تخریب آنها محدود ساخته است. همچنین، می‌بایست به گسترش روزافزون تمایلات دموکراتیک اشاره کرد که به پیچیده‌تر شدن مفهوم مدرن امنیت کمک کرد، به طوری که امروزه، فعالیت گروه‌های فروملی، فراملی، منطقه‌ای و جهانی افزایش چشمگیری یافته است. عده‌ای این امر را وجه پست‌مدرن امنیت می‌دانند و معتقدند امروزه ما وارد دوران پست‌مدرن امنیت شده‌ایم، ولی به نظر می‌رسد برای درک مفهوم پست‌مدرن امنیت باید ویژگی‌های دیگری نظیر تأکید بر اندیشه و گفتمان در مطالعه امنیت ملی و بین‌المللی و تأکید بر فهم متقابل در تأمین همکاری و روابط متقابل کشورها به جای رویکرد واقع‌گرایانه و فایده‌گرایانه توجه شود. در عین حال، امروزه، همچنان دولت‌های ملی نقش اصلی را در تحولات و بازی امنیتی دارا می‌باشند و کسب منافع ملی همچنان در همکاری‌ها و فعالیت‌های فروملی و بین‌المللی اهمیت دارد. بنابراین، مفهوم مدرن امنیت همچنان پابرجاست، ولی اینکه آیا نقش دولت‌های ملی کاهش یافته یا حاکمیت کشورها به شدت تحت تأثیر فن‌آوری اطلاعاتی متحول شده است، (۵۸) از کشور دیگری فرق دارد. آنچه مسلم است، اینکه امکان تداوم فعالیت‌های اقتدارگرایانه حکومت‌های ملی که دارای مشکلاتی در امنیت داخلی

هستند، مانند گذشته مقذور نیست و حکومت‌ها و دولت‌ها چه در داخل و چه خارج، نیازمند بازیگری و توان بسیار پیچیده‌تر و قوی‌تر همراه با فهم و درک منافع خود و نحوه پی‌گیری آن در سطح بین‌المللی هستند. در هر صورت، ساختار دولت ملی مانایی خود را حفظ کرده و به نظر می‌رسد، این روند با تغییر و تحولات چندی، همچنان تداوم یابد. (۵۹)

نتیجه‌گیری

در بررسی فرایند شکل‌گیری دولت از جوامع ابتدایی تا دوران جدید، سه نکته حائز اهمیت است. اول آنکه، در فرایند تحول جوامع اولیه به جوامع مدرن، همگونی و همبستگی اجتماعی دچار تحول جدی شده است. در جوامع اولیه، وجود فرهنگ، زبان، آیین و تابوهای مشترک، نشان از همبستگی اجتماعی داشت، اما، به تدریج، از یک‌دستی و همگونی اجتماعی به شکل اولیه کاسته شده و با گذشت زمان، میزان تنوع و تکثر اجتماعی به شدت افزایش یافته و تفکرات پست‌مدرن نیز به این جریان و روال دامن زده است. بنابراین، امروزه، ایجاد انسجام ملی یا یکسان‌سازی فرهنگی و ذوب کردن تنوع اقوام در قالب قومیت یا ملت بزرگ‌تر غیرممکن است و انسجام اجتماعی را باید در عین تکثر و تنوع ایجاد نمود. این امر باعث پیچیدگی بیشتر مسائل، به ویژه در زمینه امنیت ملی شده است، زیرا امنیت ملی عمدتاً به دنبال وحدت بخشی و ایجاد انسجام است و در عین حال، امکان این امر با توجه به مکانیزم‌های سنتی مقذور نیست. بنابراین، در عین تنوع و تکثر، باید انسجام اجتماعی سیاسی و ملی ایجاد کرد و در این راستا، ضروری است به گروه‌های مختلف اجتماعی نقش بیشتری اعطا گردد. این بحث حتی در مورد مسائل بین‌المللی نظیر جهانی شدن نیز صادق است که به رغم گرایش تمدن سرمایه‌داری غربی به یکسان‌سازی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، تفکرات پست‌مدرن، بنیان‌های مدرنیته را به چالش کشیده است. در عصر استعماری و امپریالیستی، عمدتاً نگاه غربیان به کشورهای جهان سوم، نگاهی تحقیرآمیز بود، ولی امروزه، در نزد غربیان نیز بنیان‌های مدرنیته سابق، رونقی ندارد و در درون همین کشورها تفکرات محلی وارد عرصه شده است. بنابراین، از یک طرف، پیشرفت درونی کشورها و فرایند بین‌المللی در گرو تنوع‌بخشی و کثرت‌گرایی است و از طرف دیگر، دستیابی به نوعی انسجام ملی و ایجاد

سازوکار بازیگری در عرصه بین‌المللی، فن سیاست‌مداری را تبدیل به هنر کشورداری کرده است.

دوم آنکه، اجزای دولت، از جوامع اولیه به جوامع مدرن، به واسطه تخصصی‌شدن و گسترش فعالیت‌های دولتی، به تدریج، رو به جانب پیچیدگی گذاشته است. در گذشته، تمام امور قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا در دست یک نفر بود، ولی امروزه، به دست گرفتن تمامی امور جامعه توسط یک نفر، پیامدهای جبران‌ناپذیری دارد و در برخی کشورها که مراحل از پیشرفت را طی کرده‌اند، به امری تقریباً غیرممکن تبدیل شده است. در واقع، دولت در ابتدا، منحصر به دیوان‌سالاری بود، سپس کارکردهای حکومت را پذیرفت و به تدریج، بحث حاکمیت داخلی و خارجی مطرح شد و در نهایت، هریک از کارکردها، حوزه‌های خاص خود را پیدا کردند. انجام امور محوله در گرو دخالت نهادهای مختلف در کارکردهای یکدیگر در عین نهایت همکاری با همدیگر است؛ به گونه‌ای که کل مجموعه، ساختار منسجمی را نشان دهد.

سوم آنکه، واحد سیاسی دولت ملی نسبت به ساختارهای سیاسی ماقبل مدرن، از جنبه‌های مختلف، تکامل یافته‌تر است. به‌رغم مباحثی که در دو بند فوق اشاره کردیم، دولت ملی از نظر نوع و نحوه ترکیب جمعیتی، قلمرو سرزمینی، نوع حکومت و نحوه اعمال حاکمیت داخلی و خارجی، به مراتب تکامل یافته‌تر و منطقی‌تر از بقیه واحدهای سیاسی بوده است. در عین حال، این واحد سیاسی، به‌رغم پایایی و تداوم طولانی، به واسطه تکامل تکنولوژی‌های ارتباطی، گسترش تمایلات دموکراتیک و اندیشه‌های شالوده‌شکنانه پست‌مدرن، تحولات زیادی را شاهد بوده و خواهد بود. این مسأله دو تقابل جدی در جهان امروز پدید آورده است. برخی کشورها هنوز در سازوکارهای ملی‌گرایی خود غرق هستند و در آن سوی جهان، کشورهای دیگر، صلای جهانی‌شدن و بازکردن مرزهای ملی و تبادل همه‌جانبه اقتصادی و فرهنگی را سر می‌دهند. امروزه، اتخاذ سیاست‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی معطوف به داخل یا سیاست‌های امنیتی، اقتصادی، فرهنگی بین‌المللی برای کشورهای در حال توسعه و نحوه ترکیب آن دو، از اهمیت زیادی برخوردار است. (۶۰)

در عین حال، در فرایند ترکیب امنیت ملی با بین‌المللی، ممکن است از برخی استراتژی‌های ملی و درون‌گرایی یا حتی از برخی ارزش‌های درونی، صرف‌نظر کرد، ولی سؤال این است که آیا این امر پیامدهای امنیتی به همراه ندارد؟ این سؤال در مورد واحدهای سیاسی ماقبل مدرن نیز صادق است. یعنی آیا برهم‌خوردن ترکیب همگون قبایل اولیه و اختلاط آنها با قبایل دیگر، نوعی تهدید محسوب می‌شود؟ یا تحول از ساختار شهری به حکومت‌های امپراتوری نوعی تهدید بود؟ یا فروپاشی نظام امپراتوری و پاره‌پاره‌شدن آن تهدید، محسوب می‌شود؟ در جواب، باید خاطر نشان کرد در هر مرحله زمانی، این امر تهدید جدی برای بنیان‌های حیاتی واحدهای سیاسی محسوب می‌شود، ولی دوران گذار و تحول واحدهای سیاسی، به تبع مؤلفه‌های اجتماعی، امری غیرقابل اجتناب است. شاید ساختارهای سیاسی ماقبل مدرن، به واسطه فقدان آگاهی لازم همانند شرایط فعلی در دولت مدرن، امکان پذیرش تحول ساختاری بین‌المللی را نداشتند. امروزه نیز باید این تحولات عقلانی شوند تا ماندگار گردند، زیرا چرخش‌های کلان ساختاری به میل ما صورت نمی‌گیرند؛ همچنان که در گذشته، مطابق میل امپراتوران بزرگ هم نبودند.

یادداشت‌ها

۱. این عبارت‌ها از عنوان کتاب داریوش شایگان برگرفته شده است. رجوع کنید به:
- *بتهای ذهنی و خاطره ازلی*، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۲. همان.
۳. البته در ایجاد این شرایط، عوامل متعددی مثل انقلاب اطلاعاتی و تکنولوژیکی و غیره نیز مؤثر بودند. برای مطالعه تأثیر این عوامل بر مفهوم امنیت، رجوع کنید به:
- Bruce D. Berkowitz and Allan E. Goodman, *Best Trust: Intelligence in the Information Age*, U.S.A Yale University Press, 2000.
۴. استوارت کرافت و تری تریف، «چرخش به سوی پست‌پوزیتویسم»، ترجمه علیرضا طیب، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۸۱. صص ۳۵۹-۳۸۲.
۵. ویل دورانت، *تاریخ تمدن: مشرق زمین گاهواره تمدن*، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریانپور، جلد اول، تهران؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۱۰.
۶. حمید عنایت، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران، زمستان، ۱۳۷۷، صص ۲۳-۲۴.
۷. ویل دورانت، پیشین، صص ۳۰-۳۱.
8. Micheal Mann, "The Autonomous Power of The State: It's Origins, Mechanism, and Results", in John Hall (ed.) *The State: Critical Concepts*, London and New York, Routledge, 1994, p. 339.
۹. رجوع شود به:
- هگل، *خدایگان و بنده*، ترجمه حمید عنایت، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.
- اندرو وینسنت، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
۱۰. ویل دورانت، پیشین، ص ۳۱.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. در متن ترجمه‌شده، «نیرو» آمده است که احتمالاً معادل Force می‌باشد و بهتر است «زور» ترجمه شود.
۱۴. همان.

15. Robert L. Carneiro, "A Theory of the Origin of the State: traditional Theories of State of State Origins are Considered and Rejected in favor of a New Ecological Hypothesis", in *The State: Critical Concepts*, Op.cit, p. 435.
16. John Plamenatz, *Man and Society: A Critical Examination of Some Important Social and Political Theories From Machievalli to Marx*, Volume one, U.S.A. Longman, 1963, 366.
17. Robert L. Carneiro, Op.cit, p. 434.
18. Ibid, pp. 434 – 35.
19. Leslie Lipson, *The Great Issues of Politics: An Introduction to Political Science*, New York, Prentice – Hall, Inc, 1984, pp. 49-50.
20. A.D. Lindsay, *The Modern Democratic State*, New York, Oxford University Press, 1947, p. 206. quoted From Ibid, p. 55.
۲۱. مایکل ب. فاستر، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، جلد اول، تهران؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۴۱۴.
22. Leslie Lipson, Op.cit, p. 50.
23. Ibid, p. 59.
24. John Honigmann, "Tribe", *A Dictionary of the Social Sciences*, Edited by Julius Gould, William L. Kolb, U.S.A.: The Free Press, 1964, pp. 729 – 30.
25. I. M. Lewis, "Tribal Society", *International Encyclopedia of the Social Sciences*, Edited by David L. Sills, U.S.A.: Crowell Collier and MacMillan, Inc, 1968, pp. 146 – 151.
26. Patricia Crone, "The tribe and the state", in *The State: Critical Concepts*, Op.cit, pp. 446 – 448.
27. John Honigmann, Op.cit, pp. 729 – 30.
28. See to: J.J. Rousseau, "Discourse on the origin of Inequality", in *Basie Political writings of J.J. Rousseau*, Edited by Peter Gay, U.S.A.: Hockett Publishing Company, 1987.
29. W. Ward Fowler, *The City – State of the Greeks and Romans*, London, MacMillan, 1893, p. 9. quoted by K.B. Smillie, "City – State", in *A Dictionary of the Social*, Op.cit, pp. 89 – 90.
۳۰. کی. جی. هالستی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌المللی*، ترجمه مسعود بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، صص ۶۷-۶۸.
۳۱. اندرو وینست، پیشین، ص ۳۰. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۳۲. همان.
۳۳. همان، ص ۳۱.
۳۴. کی. جی. هالستی، پیشین، صص ۶۸ – ۶۹. پتال جامع علوم انسانی
۳۵. رجوع شود به؛
- تنودور گمپرتس، *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد اول، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۶.
۳۶. کی. جی. هالستی، پیشین، ص ۶۹.
۳۷. رجوع شود به؛
- توسیدید، *جنگ پلوپونزی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۸.

- تنودورگمپرش، پیشین.
- ورنریگر، پایدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۶.
۳۸. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران؛ علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۶.
۳۹. اندرو وینسنت، پیشین، ص ۳۲.
۴۰. حمید عنایت، پیشین، ص ۳۷.
۴۱. رومانو گواردینی، مرگ سقراط: تفسیر چهار رساله افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران؛ طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۳۷.
۴۲. البته، در مورد ۱۵۸ پولیسی که ارسطو بررسی کرده بود، فقط حکومت آتن آن باقی مانده است و اطلاعات بیشتری در مورد دیگر پولیس‌ها وجود ندارد.
رجوع کنید به؛
- ارسطو، اصول حکومت آتن، ترجمه و تحشیه: باستان پاریزی، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۵۸.
43. Quincy wright, "Empire", *A Dictionary of the Social Sciences*, Op. cit, pp. 236 – 37.
44. Ibid.
45. S. Eisenstadt, "Empires", *International Encyclopedia of thd social sciences*, Op. cit, pp. 47- 49.
46. S.E. Finer, *The History of Government; Ancient Monarchies and Empires*, Oxford, Oxford University Press, 1997, pp. 60 – 61.
47. Ibid.
48. S. Eisenstadt, Op.cit, pp. 41 – 49.
۴۹. رجوع شود به؛
- ارنست کاسیرر، فلسفه روشن‌اندیشی، ترجمه نجف دریابندری، تهران؛ خوارزمی، ۱۳۷۴.
۵۰. رجوع شود به؛
- اندرووینسنت، پیشین.
۵۱. همان، صص ۴۱ – ۴۲.
52. Anthony M. Orum, *Introduction to political Sociology: The Social Anatomy of the body Politics*, New Jersey; Prentice – Hall Inc, 1989, pp. 283 – 84.
53. Christopher peirson, *The Modern State*, London and New York, Routledge, 1996, p. 8.
۵۴. رجوع شود به؛
- جین همتن، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران؛ طرح نو، ۱۳۷۹.
55. Max Weber, *From Max Weber: Essays in Sociology*, trans and ed. By H.H. Gerth and C.Wright mills, New York, Oxfore University press, 1985, pp. 77 – 78. quoted by lislipson. Opcit, p. 64.
۵۶. قدیر نصری، نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۴۱.
۵۷. همان.

۵۸. رجوع شود به؛

- ناصر پورحسن، «فن‌آوری ارتباطی، حاکمیت دولت‌ها و تبادل فرهنگها»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۶، ۱۳۷۹.

۵۹. رابرت ماندل، چهره متغییر امنیت ملی، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۵۶-۵۷.

۶۰. برای بحث مفصل در این زمینه رجوع شود به؛

- باری بوزان، مردم، دولت و هراس، تهران؛ پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸ (مخصوصاً بخش سیاست‌گذاری امنیتی).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی